

سخن سردبیر

از مرگ‌اندیشی خدا باورانه آرامش بخش تا مرگ‌نااندیشی خدا نا باورانه هراس انگیز - بخش دوم

در سخن قبلی از سه خدا نا باوری سخن گفتم که به نقد خدا باوری و دین باوری من گفتگوها کردند. در پایان این کشاکش‌ها و جدل‌های دوستانه، بالاخره یکی از آنها درباره وجود خدا (یا موجودی به شکل پروردگار یا پدیدآور) به نقطه تردید نزدیک شده‌اند. اما این پرسش همچنان مطرح است که اگر خدایی وجود دارد که فراسوی زمان و مکان از ویژگی‌های پروردگار (پرورش دهنده، ایجاد شرایط پرورش تمامی موجودات) و خالق بودن مستمر برخوردار است، چگونه و چرا تا به امروز وجود خودش را به موجودات و تمامی دنیا معرفی نکرده است؟ فرض کنید شما جای او بودید چگونه سعی می‌کردید وجودتان و خودتان را به موجوداتی که خلق کردید، نشان دهید؟ البته این پرسش نیز قبل یا بعد از این پرسش ممکن است به ذهن خواننده این سطور خطور کند که چرا اصلاً باید می‌آفرید که بعد مجبور شود خودش را نمایان کند؟ در پاسخ این پرسش متخصصان این حوزه بر این باور هستند که ویژگی خلق کردن با خالق عجیب شده است یعنی ویژگی ذاتی خالق، آفریدن است؛ اما به این پاسخ یا شبه پاسخ یا پرسش من لحظه‌ای تأمل کنید که باز فرض کنیم به توافق برسیم که خدایی فراسوی زمان و مکان وجود داشته و دارد، ببخشید شما اگر جای او بودید می‌توانستید در دنیایی از بهر هت و سکوت تنها نفس بکشید؟ نمی‌خواهم متهم کنید که خدا را به سطح انسان تقلیل دادم، که قصد دارم فقط با عملیاتی کردن موضوع تصور کنیم که هر موجودی جای خدا بود آیا می‌توانست تنهای تنها برای تمامی زمان‌ها و مکان‌ها زندگی کند؟ یا اگر هر موجودی جای خدا بود بالاخره با شیوه‌هایی تلاش نمی‌کرد وجود خودش را ثابت کند؟

ابتدا باید ذکر کنم من در این سخنان به دنبال ثابت کردن وجود خداوند نیستم، چون شخصاً ناهمسو و مخالف با نظر اسپینوزا (فردی که وجود خدا را مانند معادلات ریاضی ثابت کرده بود و به شدت مورد تنفر و لعن و نفرین متعصبان خدا باور کر و کور و یا شبه معتقدان دلال صفتی بود که با دین خود دنیای خود را آباد می‌کردند و به نام خدا و مسیح و دین، چپاول‌ها می‌کردند و ... جالب است بدانید هگل غول فلسفه در تمجید اسپینوزا گفته است: یک فیلسوف یا باید اسپینوزایی فکر کند یا بهتر است فلسفه‌گری نکند)، بالعکس معتقدم نخست باید به تمامی متدیان دنیا نهیب زد که بی‌خیال اثبات وجود خدا شوید؛ اصلاً وجود خدا حداقل نیازی به اثبات شماها ندارد. ببخشید بسیاری از شماها با رفتارهایی زشت و پلیدتان، چهره شیطان را بسیار زیباتر از سیمای خداوند به تصویر کشیدید و در برخی موارد از شیطان هم جلوتر زدید و شیطان زمان خوابیدن ابتدا هر شب می‌آید از شما مقداری درس می‌گیرد و درس‌های قبلی را پس می‌دهد. شماها شیطان را روسفید و خدا را شرم‌منده و روسیاه از آفرینش آدم‌نماهای پست‌تر از حیوان کردید و به قول نیچه خدا را کشتید، نابودش کردید. دوم اینکه خدا باوران و دین‌داران به معنای دقیق کلمه نیز اگر خیلی تلاش کنند تا وجود خدا را ثابت کنند، بسیاری از آنها ناآگاهانه وضعیت را بدتر می‌کنند. نمی‌دونم چطوری نکته را برسانم ولی می‌خواهم بگویم بدترین شیوه تخریب هر موجودی یا فردی، دفاع کردن بیش از حد او است. کافی است بخواهید کسی را از روی زمین محو کنید آن‌چنان از او دفاع کنید و تعریف و تمجید کنید و ... در این شرایط خود به خود فرد مورد نظر مورد تنفر زمین و زمان قرار می‌گیرد (دفاع کردن غیر معقولانه و افراطی از یک فرد و قدیس‌سازی او نه تنها چهره او را زیبا نشان نمی‌دهد، که از نقد غیرمنصفانه و حمله دشمن نیز مخرب‌تر است). بنابراین ترسم این است که بسیاری از خدا باوران ناخودآگاه نه تنها کمکی به اثبات وجود خدا نمی‌کنند، که بیشتر مردم را دور و دورتر و دورتر می‌کنند. دیگر شفاف‌تر از این بلد نیستم توضیح دهم. بگذاریم

یکی از مخاطبان دگراندیش و خواننده همیشگی سخن‌هایم مدتی پیش گفته است آموزش و پرورش این حق را ندارد که به زور باورهای دینی مورد تأیید خود را به خورد بچه‌های ما بدهد و به طور کلی معتقد بود که نظام آموزشی در ایران برنامه‌ریزی شده، دانش‌آموزان را به جهان‌بینی خاصی هدایت می‌کند. نخست باید به عرض برسانم همین مشکل حتی در نظام‌های آموزشی کاملاً لیبرال دنیا نیز وجود دارد؛ یعنی بر اساس قوانین آنها آموزش ارزش‌های دینی و تأکید بر دین و اعتقادات مذهبی خاص در کتاب‌های درسی و برنامه رسمی و غیررسمی مدارس نباید وجود داشته باشد. ببخشید اینکه خودش باز شد دیکتاتوری! اصلاً هر باید و نبایدی دیگه اسمش دموکراسی نیست. در ضمن تکلیف والدین دانش‌آموزانی که دوست دارند فرزندان آنها از این



آموزش‌ها برخوردار شوند چی می‌شه؟ در همان دیار کفار هم این بحث همیشگی وجود دارد که نظام آموزشی و تربیتی باید بر چه ارزش‌هایی تأکید کند. اینکه حتی تعداد والدینی که تمایل دارند آموزش‌های مذهبی بخشی از برنامه درسی دانش‌آموزان قرار گیرد بسیار کمتر از تعداد والدینی باشد که عکس این موضوع مورد تأیید آنها است، باز هم نمی‌شه حداقل را به جرم کمتر بودن دور ریخت؛ حتی اگر یک نفر باشد. فرض کنید در یک کشوری تعداد خدا باوران و دین باوران بسیار کمتر از خدا نا باوران و دین نا باوران باشد، باید آنها از تمامی حقوق اجتماعی، آموزشی، و ... محروم شوند؟

نخست اینکه نظام آموزشی و غیر آموزشی باید آن چنان وسعت داشته باشد که برای تمامی گروه‌ها و اقشار و حتی استعدادها، ظرفیت جذب کنندگی داشته باشد. نکته دوم باید تأکید کنم که تجویز هر مسیر آموزشی با هر گونه سمت و سوی فکری و جهان بینی، دقیقاً دیکتاتوری است. هیچ فرقی ندارد شما فقط بر همه آنچه روش شناسی علمی صحنه می‌گذارد مبنای تربیت کودکان قرار دهید و یا فقط بر روش‌های غیر علمی تأکید کنید، یا بر هر دو. هر محتوایی چه مستقیم و چه غیر مستقیم چه توسط والدین و چه توسط نظام آموزشی به کودکان منتقل شود، ظلم در حق آزاد اندیشی و حرکت تحولی آزادانه کودک است. بنابراین این مشکل حتی با رفراندوم و تمرکز بر رأی اکثریت هم حل نمی‌شود، به همین دلیل بود در سخن و سخن‌های قبلی تأکید کردم که کودکان همان مسیری را طی می‌کنند که مورد تأیید والدین است و سپس مسیری را طی می‌کنند که مورد تأیید نظام آموزشی است. تا زمانی که به تفکر انتزاعی می‌رسند جهان بینی‌ها و ارزش‌های موروثی خود را مورد سوال قرار می‌دهند. این جبری است که هر انسانی در درجه نخست از لحظه انعقاد نطفه با به ارث بردن ژنوم والدین و نسل‌های پیشین خود به دوش می‌کشد و در مرتبه دوم یا مراحل بعدی باید تجربیات و دانش و تمدن و فرهنگ مورد تأیید والدین و بکن و نکن‌های آنها را به اجبار عمل کند و در مراتب بعدی بار زندگی نریسته والدین را به دوش بکشد و دنبال تحقق آرزوهای تحقق نیافته والدین باشد. می‌بینید که بدبختی یکی دو تا نیست، بیش از ۷۰ درصد شخصیت گرفته تا مغز هر انسان تا ۷ سالگی شکل می‌گیرد، حالا او بخواهد بعد از رسیدن به تفکر انتزاعی و به شک و تردید کشاندن تمامی باورهای به ارث رسیده گرفته تا صفات به ارث رسیده از ژنوم طغیان کند و راه و مسیر زندگی خود را خودش انتخاب کند، خیلی خیلی دیر شده است. ببخشید زیاد از بحث دور شدیم ولی دیگه تمام شد و الان به موضوع مقاله می‌پردازم.

اینکه خدا نا باوران مداوم بر شعار خیانت و جنایت خدا باوران و ظلم‌های آنها در تمامی تاریخ زندگی بشر به نام خدا، دین، و پیام آور و ... تأکید می‌کنند، پاسخ آنها که روشن است. همه ما می‌دانیم عده کثیری از این خدا باوران، معتقدان موروثی بودند که بدون هیچ اندیشه‌ای نسل به نسل اعتقادات و باورهای والدین خود را به ارث برده‌اند و عده‌ای دیگر هم شخصیت‌های کذاب هزار لایی بودند و هستند که هر روز شعار دین و خدا و پیغمبر را سر می‌دهند ولی باطن آنها سرشار از کفر و شرک و ... است و قلبشان برای دیار کفار می‌تپد. بدیهی است که این گروه دوم را هرگز نباید خدا باور و دین باور نامید. در ضمن در بخش نخست همین مقاله در شماره قبلی تأکید کردم که ظلم‌ها و جنایت‌هایی که خدا نا باوران و دین نا باوران در تاریخ زندگی بشر انجام دادند اگر بیشتر از خدا باوران نبوده باشد، کمتر نبوده است. چرا راه دور برویم مگر استالین گرفته تا مغولان و ... خدا باورانی بودند که به نام خدا و دین، خدا نا باوران را قتل عام می‌کردند؟ مگر در همین دوره کنونی تمام فکر و ذهن و سیاست کشورهای به اصطلاح دموکرات، پیرامون منفعت گرایی و سود بیشتر نمی‌چرخد؟ اتفاقاً در عصر کنونی هر روز، قوی قوی تر می‌شود و ضعیف، ضعیف و ضعیف تر و بیچاره تر می‌شود.

حالا بهتر نیست تا آن زمان با هم گفتگوی بهتری داشته باشیم و از هم بیاموزیم؟ درباره دو دسته از افراد خدا باور و خدا نا باور موروثی هم گفتگو مؤثر است (البته خدا باور نماها و دین دار نماهایی که در باطن از شیطان پلید تر هستند، موضوع این سخن نیستند). برای مثال بسیاری از متخصصان ریاضی و ستاره شناسی به تدریج به جهان بینی سکولار خود شک کردند. ما در حال حاضر شاهد پدیداری مفاهیم فرا طبیعی‌ای مانند زمان موهوم و درهم تنیدگی کوانتومی هستیم و می‌توان نتیجه گرفت که دنیای ما شگفت انگیز تر و اعجاب انگیز تر از آن است که خدا نا باوران بتوانند به راحتی آن را تبیین کنند. همین اتفاق در جامعه خدا باوران نیز رخ داده است که به بسیاری از باورها و معتقدات به ارث رسیده اجدادشان شک کرده‌اند؛ بنابراین به نظر می‌رسد در هر دو گروه، افراد فاقد تعصبات خشک علمی یا فاقد تعصبات خشک دینی وجود دارند که امکان تبادل یافته‌های منطقی دوسویه را ممکن می‌سازد. من شخصاً به عنوان پژوهشگر علمی خدا باور و دین باور حتی معتقدم که آموزه‌های دینی زیر بنای علمی و منطقی دارند، یا علم تا امروز توانسته است زیر بنای علمی و منطقی بسیاری از آموزه‌های الهی را کشف کند و یا اینکه بسیاری از تجویزات دینی و الهی تحریف شده هستند. اما ممکن است برای خواننده این سطور که خود پژوهشگر علمی است این پرسش پیش بیاید که اصلاً موضوع بررسی روش شناسی علمی نمی‌تواند موضوعاتی این چنینی باشد. بله من نیز معتقدم که

موضوع علم، بررسی علمی پدیده است و پدیده یعنی چیزی که در وجود آن هیچ شکی وجود ندارد؛ مثلاً موضوع خدا که در وجود آن عده‌ای شک دارند یا به آن باور ندارند نمی‌تواند پدیده باشد و عرصه علمی نمی‌تواند با روش‌هایی که در اختیار دارد به این موضوعات پردازد، اما باید توجه داشته باشد که خدا باوری گرفته تا تبعات آن می‌تواند به طور کلی توسط علم مورد مطالعه قرار گیرد؛ یعنی می‌توان سلامت روانی گرفته تا شخصیت افراد خدا باور و خدا ناباور را با روش‌شناسی علمی واری کرد.

مدتی است فرضیه‌ای در ذهنم شکل گرفته است (فقط در حد فرضیه یا حتی مسئله‌ای که می‌توان به آن پرداخت). همان طور که جهان در حال انبساط است، مغز انسان هم در سطح اونتورنی (تحول فردی) و فیلوژنی (تحول نوع گونه بشر) در حال تکامل بوده است. بدین معنا که مغز جنین انسان بسیار ابتدایی است (اونتورنی)، همچنین مغز انسان‌های نخستین نیز بسیار نابخردانه و بر حسب غریزه عمل می‌کرده است. مغز نوزاد لحظه به لحظه از نظر کمی و کیفی پیچیده و پیچیده‌تر می‌شود، در سطح فیلوژنی نیز همین اتفاق افتاده است. مغز انسان امروزی بسیار پیچیده و شگفت‌انگیز شده است (در سطح گونه بشر) و مغز نوزاد هم به تدریج با افزایش سن به نهایت پختگی و نمو یافتگی خود می‌رسد (در سطح فردی). حالا این قیاس را ادامه دهیم. مغز انسان در زمان پیری روبه زوال و از دست دادن مهارت‌های پیچیده خود پیش می‌رود و در این قیاس آینده انسان در سطح گونه، ترسناک خواهد بود.

اجازه دهید مقداری بیشتر به این موضوع پردازیم. بر اساس نظریه انبساط جهان و انفجار بزرگ، جهان ابتدا از یک ماده اولیه یا ذره کوچک تشکیل شده است و همین طور تا به امروز گسترش و گسترش یافته است. تولد انسان نیز با ذره‌ای بسیار کوچک (ترکیب یک سلول جنسی نر و یک سلول جنسی ماده) آغاز می‌شود و در پایان به نظر می‌رسد سرنوشتی غیر از مرگ در انتظار او نباشد. بر اساس نظریات علمی نیز جهان بعد از مدتی به اتمام می‌رسد. از یک ذره شروع شده است (مانند تحول انسان) و به نهایت پیچیدگی خود می‌رسد و در نهایت به نابودی می‌رسد. آیا بین فرضیه نابودی یا تمام‌شدگی جهان و زوال کارکردهای مختلف تحول انسان در سطح فردی شباهتی نمی‌بینید؟ آیا باور خدا باوران مبنی بر اضمحلال پاشیدگی ستارگان و سیارات در روز مشخص (قیامت) با دیدگاه نظریه پردازان علمی خدا ناباور مبنی بر شروع از یک ذره، انبساط یافتگی، و در نهایت تمام‌شدگی، مطابقتی نمی‌بینید؟ اگر نمی‌بینید حداقل می‌شه درباره این فرضیات یا پرسش‌ها بیشتر گفتگو کرد.

و این سخن ادامه دارد؛ پایان بخش دوم

عباسعلی حسین‌خانزاده

سر دبیر نشریه علمی پژوهشی سلامت روان کودک